

## آزمایش عیسی

<sup>1</sup>اما عیسی پُر از روح القدس بوده، از اَرْدُن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.<sup>2</sup> و مدت چهل روز ابلیس او را تجربه می نمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.<sup>3</sup> و ابلیس بدو گفت: اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.<sup>4</sup> عیسی در جواب وی گفت: مکتوب است: که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه به هر کلمه خدا.<sup>5</sup> پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظهای بدو نشان داد.<sup>6</sup> و ابلیس بدو گفت: جمیع این قدرت و حشمت آنها را به تو می دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می خواهی می بخشم.<sup>7</sup> پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.<sup>8</sup> عیسی در جواب او گفت: ای شیطان، مکتوب است: خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.<sup>9</sup> پس او را به اورشلیم برده، بر کنگره معبد قرار داد و بدو گفت: اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.<sup>10</sup> زیرا مکتوب است: که فرشتگان خود را درباره تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند.<sup>11</sup> و تو را به دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.<sup>12</sup> عیسی در جواب وی گفت که: گفته شده است: خداوند خدای خود را تجربه مکن.<sup>13</sup> و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

## آغاز کار عیسی در جلیل و مردم ناصره او را رد می کنند

<sup>14</sup>و عیسی به قوَت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.<sup>15</sup> و او در کنایس ایشان تعلیم می داد و همه او را تعظیم می کردند.<sup>16</sup> و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سَبَّت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست.<sup>17</sup> آنگاه صحیفه اِشْعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است:<sup>18</sup> روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم،<sup>19</sup> و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.<sup>20</sup> پس

## تجربه یسوع

<sup>1</sup>اما یسوع قَرَجَ مِنَ الْأَرْدُنِّ مُمْتَلِئًا مِنَ الرُّوحِ الْقُدُسِ وَكَانَ يُفْتَادُ بِالرُّوحِ فِي الرَّبَّةِ<sup>2</sup> أَرْبَعِينَ يَوْمًا يُجَرِّبُ مِنْ إِبْلِيسَ، وَلَمْ يَأْكُلْ شَيْئًا فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ، وَلَمَّا تَمَّتْ جَاعَ آخِرًا.<sup>3</sup> وَقَالَ لَهُ إِبْلِيسُ: إِنْ كُنْتَ ابْنُ اللَّهِ فَقُلْ لِهَذَا الْحَجَرِ أَنْ يَصِيرَ خُبْزًا.<sup>4</sup> فَأَجَابَهُ يَسُوعُ قَائِلًا: مَكْتُوبٌ: "أَنْ لَيْسَ بِالْخُبْزِ وَحْدَهُ يَحْيَا الْإِنْسَانُ بَلْ يَكُلُّ كَلِمَةً مِنَ اللَّهِ."<sup>5</sup> ثُمَّ أَصْعَدَهُ إِبْلِيسُ إِلَى جَبَلٍ عَالٍ وَأَرَاهُ جَمِيعَ مَمَالِكِ الْمَسْكُوتَةِ فِي لَحْظَةٍ مِنَ الزَّمَانِ.<sup>6</sup> وَقَالَ لَهُ إِبْلِيسُ: لَكَ أُعْطِيَ هَذَا السُّلْطَانُ كُلَّهُ وَمَجْدُهُنَّ لِأَنَّهُ إِلَهِي قَدْ دُفِعَ وَأَنَا أُعْطِيهِ لِمَنْ أُرِيدُ،<sup>7</sup> فَإِنْ سَجَدْتَ أَمَامِي يَكُونُ لَكَ الْجَمِيعُ.<sup>8</sup> فَأَجَابَهُ يَسُوعُ وَقَالَ: اذْهَبْ، يَا شَيْطَانُ، إِنَّهُ مَكْتُوبٌ: "لِلرَّبِّ إِلَهَكَ تَسْجُدُ وَإِيَّاهُ وَحْدَهُ تَعْبُدُ."<sup>9</sup> ثُمَّ جَاءَ بِهِ إِلَى أُورُشَلِيمَ وَأَقَامَهُ عَلَى جَنَاحِ الْهَيْكَلِ وَقَالَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ ابْنُ اللَّهِ فَاطْرَحْ نَفْسَكَ مِنْ هُنَا إِلَى أَسْفَلِ.<sup>10</sup> لِأَنَّهُ مَكْتُوبٌ: "أَنَّهُ يُوصِي مَلَائِكَتَهُ بِكَ لِكَيْ يَحْفَظُوكَ،<sup>11</sup> وَأَنَّهُمْ عَلَى أَيْدِيهِمْ يَحْمِلُونَكَ لِكَيْ لَا تَضِلَّ يَخْرُجَ رَجُلُكَ."<sup>12</sup> فَأَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ قِيلَ: "لَا تُجَرِّبَ الرَّبَّ إِلَهَكَ."<sup>13</sup> وَلَمَّا أَكْمَلَ إِبْلِيسُ كُلَّ تَجْرِبَةٍ قَارَعَهُ إِلَى جِيلِ.

## یسوع بیدء خدمته

<sup>14</sup>وَرَجَعَ يَسُوعُ بِقُوَّةِ الرُّوحِ إِلَى الْجَلِيلِ وَخَرَجَ حَبْرَ عَنْهُ فِي جَمِيعِ الْكُورَةِ الْمُحِيطَةِ.<sup>15</sup> وَكَانَ يُعَلِّمُ فِي مَجَامِعِهِمْ مُمَجِّدًا مِنَ الْجَمِيعِ.<sup>16</sup> وَجَاءَ إِلَى النَّاصِرَةِ حَيْثُ كَانَ قَدْ تَرَبَّى، وَدَخَلَ الْمَجْمَعَ حَسَبَ عَادَتِهِ يَوْمَ السَّبْتِ وَقَامَ لِيَقْرَأَ.<sup>17</sup> قَدْفَعَ إِلَيْهِ سِفْرَ اِشْعِيَاءَ النَّبِيِّ، وَلَمَّا فَتَحَ السِّفْرَ وَجَدَ الْمَوْضِعَ الَّذِي كَانَ مَكْتُوبًا فِيهِ:<sup>18</sup> "رُوحَ الرَّبِّ عَلَيَّ لِأَنَّهُ مَسَحَّنِي لِابْتِشَارِ الْمَسَاكِينِ، أَرْسَلَنِي لِأَشْفِي الْمُنْكَسِرِي الْقُلُوبِ، لِأَنَادِيَ لِلْمَآسُورِينَ بِالْإِطْلَاقِ وَلِلْعُمَى بِالْبَصَرِ وَأَرْسَلَ الْمُنْسَجِفِينَ فِي الْخُرَّةِ"<sup>19</sup> وَأَكْرَزَ بِسَمَةِ الرَّبِّ الْمَقْبُولَةِ."<sup>20</sup> ثُمَّ طَوَى السِّفْرَ وَسَلَّمَهُ إِلَى الْخَادِمِ وَجَلَسَ. وَجَمِيعُ الَّذِينَ فِي الْمَجْمَعَ كَانَتْ عُيُونُهُمْ سَاجِصَةً إِلَيْهِ.<sup>21</sup> فَأَبْتَدَأَ يَقُولُ لَهُمْ: إِنَّهُ الْيَوْمَ قَدْ تَمَّ هَذَا الْمَكْتُوبُ فِي مَسَامِعُكُمْ.<sup>22</sup> وَكَانَ الْجَمِيعُ يَشْهَدُونَ لَهُ وَتَبَعَجَبُونَ مِنْ كَلِمَاتِ التَّعْمَةِ الْخَارِجَةِ مِنْ فَمِهِ وَيَقُولُونَ: أَلَيْسَ هَذَا ابْنُ يُوسُفَ؟<sup>23</sup> فَقَالَ لَهُمْ: عَلَى كُلِّ خَالٍ تَقُولُونَ لِي هَذَا الْمَثَلُ: أَيُّهَا الطَّيِّبُ، أَشْفِ نَفْسَكَ،

كَمْ سَمِعْنَا أَنَّهُ جَرَى فِي كَفَرَنَّا حَوْمَ فَأَفْعَلَ ذَلِكَ هُنَا أَيْضاً فِي وَطَنِكَ.<sup>24</sup> وَقَالَ: الْحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ مَقْبُولاً فِي وَطَنِهِ.<sup>25</sup> وَبِالْحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنْ أَرَامِلَ كَثِيرَةٌ كُنَّ فِي إِسْرَائِيلَ فِي أَيَّامِ إِيْلِيَّا حِينَ أَعْلَقَتِ السَّمَاءَ مَدَّةَ ثَلَاثِ سِنِينَ وَسَيِّئَةً أَشْهَرُ لَمَّا كَانَ جُوعٌ عَظِيمٌ فِي الْأَرْضِ كُلِّهَا، وَلَمْ يُرْسَلْ إِيْلِيَّا إِلَى وَاحِدَةٍ مِنْهَا إِلَّا إِلَى امْرَأَةٍ أَرْمَلَةٍ إِلَى صِرْقَةٍ صِدَاءً.<sup>27</sup> وَبُرِصٌ كَثِيرُونَ كَانُوا فِي إِسْرَائِيلَ فِي زَمَانِ الْيَسَعَ النَّبِيِّ وَلَمْ يَطَهَّرْ وَاحِدٌ مِنْهُمْ إِلَّا تَعْمَانُ السُّرْبَانِيُّ.<sup>28</sup> قَامَتِلاً غَضَباً جَمِيعُ الَّذِينَ فِي الْمَجْمَعِ حِينَ سَمِعُوا هَذَا.<sup>29</sup> فَقَامُوا وَأَخْرَجُوهُ خَارِجَ الْمَدِينَةِ وَجَاءُوا بِهِ إِلَى حَاقَّةِ الْجَبَلِ الَّذِي كَانَتْ مَدِينَتُهُمْ مَبْنِيَةً عَلَيْهِ حَتَّى يَطْرَحُوهُ إِلَى أَسْفَلِ.<sup>30</sup> أَمَّا هُوَ فَجَارَ فِي وَسْطِهِمْ وَمَضَى.

### يسوع يشفي رجلاً فيه روح شرير

<sup>31</sup> وَانْحَدَرَ إِلَى كَفَرَنَّا حَوْمَ، مَدِينَةٍ مِنَ الْجَلِيلِ، وَكَانَ يُعَلِّمُهُمْ فِي السُّبُوتِ. فَبُهِتُوا مِنْ تَعْلِيمِهِ لِأَنَّ كَلَامَهُ كَانَ بِسُلْطَانٍ. <sup>33</sup> وَكَانَ فِي الْمَجْمَعِ رَجُلٌ بِهِ رُوحٌ شَيْطَانٍ تَجَسَّصَ فَصَرَخَ بِصَوْتٍ عَظِيمٍ قَائِلاً: آه، مَا لَنَا وَلَكَ، يَا يَسُوعَ النَّاصِرِيُّ؟ أَتَبْتَ لِنَهْلِكْنَا، أَتَا أَعْرَفُكَ مَنْ أَنْتَ: قُدُّوسُ اللَّهِ. <sup>35</sup> قَانْتَهَرَهُ يَسُوعُ قَائِلاً: اخْرُسْ وَاجْرُزْ مِنْهُ، فَصَرَخَ الشَّيْطَانُ فِي الْوَسْطِ وَخَرَجَ مِنْهُ وَلَمْ يَصْرُخْ سَبِيحاً. <sup>36</sup> فَوَقَعَتْ دَهْشَتُهُ عَلَى الْجَمِيعِ وَكَانُوا يُخَاطَبُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً قَائِلِينَ: مَا هَذِهِ الْكَلِمَةُ؟ لِأَنَّهُ بِسُلْطَانٍ وَفُورَةٍ يَأْمُرُ الْأَرْوَاحَ النَّجِسَةَ فَتَخْرُجُ. وَخَرَجَ صِيحٌ عَنْهُ إِلَى كُلِّ مَوْضِعٍ فِي الْكُورَةِ الْمُحِيطَةِ.

### يسوع يشفي حماة بطرس

<sup>38</sup> وَلَمَّا قَامَ مِنَ الْمَجْمَعِ دَخَلَ بَيْتَ سِمْعَانَ. وَكَاتَبَتْ حَمَاهُ سِمْعَانَ قَدْ أَخَذَتْهَا حُمَى شَدِيدَةٌ، فَسَأَلُوهُ مِنْ أَجْلِهَا. <sup>39</sup> فَوَقَفَ فَوْقَهَا وَانْتَهَرَ الْحُمَى فَتَرَكَتْهَا وَفِي الْخَالِ قَامَتْ وَصَارَتْ تَخْدِمُهُمْ.

### يسوع يشفي وبشّر

<sup>40</sup> وَعِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ جَمِيعُ الَّذِينَ كَانُوا عَنْدهُمْ سَقَمَاءُ بِأَمْرَاضٍ مُخْتَلِفَةٍ قَدَّمُوهُمْ إِلَيْهِ، فَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَسَقَاهُمْ. <sup>41</sup> وَكَانَتْ سَبَاطِينُ أَيْضاً تَخْرُجُ مِنْ كَثِيرِينَ وَهِيَ تَصْرُخُ وَتَقُولُ: أَنْتَ الْمَسِيحُ، ابْنُ اللَّهِ، قَانْتَهَرَهُمْ وَلَمْ يَدْعُهُمْ يَتَكَلَّمُونَ لِأَنَّهُمْ عَرَفُوهُ أَنَّهُ الْمَسِيحُ.

<sup>42</sup> وَلَمَّا صَارَ النَّهَارُ خَرَجَ وَدَهَبَ إِلَى مَوْضِعٍ خَلَاءٍ وَكَانَ

كتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود.<sup>21</sup> آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که: امروز این نوشته در گوشه‌های شما تمام شد.<sup>22</sup> و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب نمود، گفتند: مگر این پسر یوسف نیست؟<sup>23</sup> بدیشان گفت: هرآینه این مثل را به من خواهید گفت: ای طیب، خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.<sup>24</sup> و گفت: هرآینه به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.<sup>25</sup> و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد،<sup>26</sup> و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه زنی در صرقه صیدون.<sup>27</sup> و بسا ابرصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی و احدی از ایشان طاهر نگشت، جز تعمان سربانی.<sup>28</sup> پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پُر از خشم گشتند<sup>29</sup> و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند تا او را به زیر افکنند.<sup>30</sup> ولی از میان ایشان گذشته، برفت.

### عیسی شفا می‌کند یک دیو را

<sup>31</sup> و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سَبْت، ایشان را تعلیم می‌داد.<sup>32</sup> و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می‌بود. و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادکنان می‌گفت:<sup>34</sup> آه ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قُدُّوس خدا.<sup>35</sup> پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: خاموش باش و از وی بیرون آی. در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.<sup>36</sup> پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوَّت، ارواح پلید را امر می‌کند و بیرون می‌آیند!<sup>37</sup> و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی پهن شد.

### عیسی شفا می‌کند مادر زن شمعون را

الْجُمُوعُ يُعْتَشُونَ عَلَيْهِ فَجَاءُوا إِلَيْهِ وَأَمْسَكُوهُ لِيَلَّا يَذْهَبَ عَنْهُمْ.<sup>43</sup> فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّهُ يَتَّبِعِي لِي أَنْ أُبَشِّرَ الْمُدُنَ الْآخَرَ أَيْضاً يَمْلِكُوتُ اللَّهُ لَأَنِّي لِهَذَا قَدْ أُرْسِلْتُ.<sup>44</sup> فَكَانَ يَكْرُرُ فِي مَجَامِعِ الْجَلِيلِ.

<sup>38</sup> و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادر زن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود. برای او از وی التماس کردند.<sup>39</sup> پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول شد.<sup>40</sup> و چون آفتاب غروب می‌کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد.<sup>41</sup> و دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌رفتند و صیحه زنان می‌گفتند: کهتو مسیح پسر خدا هستی. ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.<sup>42</sup> و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویرانرفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می‌داشتند که از نزد ایشان نرود.<sup>43</sup> به ایشان گفت: مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.<sup>44</sup> پس در کنایس جلیل موعظه می‌نمود.